نشریه هنرهای زیبا - هنرهای تجسمی • شماره ۳۸ • تابستان ۱۳۸۸

الگـــوهای فـــراز و فـــرود در آفـــرینش هنـــری*
با تکیه بر هنر اسلامی

معصومه محمدزاده**

کارشناس ارشد پژوهشی پردیس هنرهای زیبا ، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۹/۲۳ ، تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۲/۵)

"هنر نوعی شهود خداست، در ظهور جمال"
"بندیتو کروچه"

چکیده:

مقالهٔ حاضر یک نگاه نشانه شناختی به مبدا پیدایش و چگونگی خلق آثاری با الگوی فراز و فرود است که خود الگویی ذاتی برای تمامی پدیدارها در کائنات و از جمله گوهری نهفته در ذات آدمی است. تجلی این الگو در آثار هنری اسلامی خود از معانی متعالی تری خبر می دهد و نشان از سیر وحدت به کثرت و خلوت به جلوت است و گویای این مطلب است که آفرینش های هنری تماماً بر اساس القائات رحمانی و ربانی است. جلوه گاه حقیقت در هنر، عالم غیب و حق است. هنرمند به واسطه "حضور" از عالم غیب آگاهی می یابد و حقایق روحانی مربوط به عالم و معارف حقیقی و علوی را درک کرده و دست به خلق آثاری می زند که همگی نشان از بندگی دارد. در این تحقیق تلاش شده است تا با بررسی مفاهیم نظری و رویکردهای تحلیلی و مطالعه نمادهایی چون "طاق" ، "گنبد" و "فواره" و آفریده های از این دست، که با نگاه به آنها دل و جان و چشم هر بیننده را مسحور می نماید و روح انسان را به سوی عالم بالا سوق می‌دهد و در نتیجه احساس آرامش و اطمینان را القاء می نمایند، خبر از صعود به عالم علوی و سیر در ملکوت و پس ازآن فرود به عالم سفلی می دهد که نشان از قیام، رکوع و سجود است که همانا نماد " عبادت و بندگی" است.

واژه های کلیدی:

فراز، فرود، الگو، قوس، رمز، حضور.

* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی تحت همین عنوان است که توسط نگارنده در محل معاونت پژوهشی پردیس هنرهای زیبا انجام پذیرفته است. بدینوسیله تشکر خودرا از معاونت پژوهشی پردیس هنرهای زیبا و معاونت پژوهشی دانشگاه تهران ابراز می‌نمایم.

** تلفکس: ۶۶۴۱۸۸۹۹-۰۲۱ ، **E-mail**: resfine@ut.ac.ir.

مقدمه

آیا تاکنون به این مسئله اندیشیده ایم که چرا در معماری مساجد و تزیینات آن در " گنبد "، " مناره" و "طاق" و " فواره" و ... فضایی ایجاد می شود که انگار آدمی را به فضای ملکوتی پیوند می زند ؟! چرا نگاه کردن و یا نشستن در جوار آنها باعث ایجاد احساسی عمیق از آرامش و اطمینان خاطر می شود ؟! چرا می توان ساعت ها بدون هیچ حرکتی و دغدغه ای در دامان طاق های قوسی شکل مساجد، زیارتگاه ها و عبادتگاه ها نشست و دل و جان را با آن فضاها گره زده آرامش گرفت؟ همچنین این پرسش که چرا در هنر عرفانی و اسلامی اساساً اینگونه بناها را قوسی شکل ساخته اند ؟!

در این مسیر با الهام از طبیعت و عقل بشری شاید بتوان گفت که هنرمند با خلق هر اثر هنری جلوه ای از جمال و جلال خداوندی را ترسیم می نماید. او از آنجا که همه موجودات را چون مظهری از اسماءاله می بیند، سعی می کند که از کثرت بگذرد تا به وحدت برسد. بنابراین روح خلق یک اثر هنری سیر از ظاهر به باطن اشیاء است. رانش به سوی تعالی و اوج گرفتن و آنگاه محو جمال و جلال و عظمت مبداء شدن و سر تعظیم و تسلیم فرودآوردن و آنگاه سجده شکر نهادن بر آن همه عظمت و شکوه. از آنجا که هنر ابزار تجلی حقیقت و عالم غیب و حق است، پس جلوه گاه حقیقت در هنر نیز، عالم غیب و حق است، همهٔ آثار هنری در خود مفهوم و معنی ای متعالی را باز می تابانند چرا که از عوالم ماورایی تاثیر می پذیرند. با این نگاه است که می توان قیام و رکوع و سجود را با الهام از طبیعت با الگوهایی چون قوس و کمان و ... به تصویر کشید و مدعی شد که انسان ها با این الهامات که همگی نشان از تواضع، فرود و سجود در برابر حضرت دوست است تلاش می‌کنند تا از عصیانگری خود کاسته و در مقابل آن همه عظمت و بزرگی خداوند (به سان همهٔ موجودات این کائنات) ابراز بندگی کند.

به مصداق این آیهٔ شریفه:

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ

ما کوه ها را با او مسخر ساختیم [که] شامگاهان و بامدادان خداوند را نیایش می کردن(سوره ص، آیه ۱۸)

در ایران، آفرینش هنری در قلمروهای مختلف از قبیل حماسه، شعر، معماری، مجسمه سازی و خطاطی... از دوران های بسیار دور وجود داشته است که می توان جلوه ای از حضور حق را چون آینه ای زلال در آثاری که برگرفته از فطرت آدمی است، مشاهده نمود و به سوی عبادت و بندگی رهنمون شد.

زیربنای فکری اندیشمندان و شاخصه‌های اثر هنری

اندیشمندان بزرگ هر یک هنر را به گونه ای تعریف کرده‌اند، به اعتقاد فیشر "هنر در معنای مفهومی آن وسیله ای است برای همذات پنداشتن انسان با جهان پیرامون خود. او هنر را وسیله ای ضروری برای هم آمیزی فرد با کل جهان و بازتابی از استعداد بیکران وی برای اختلاط و سهیم بودن در احساس ها و اندیشه ها می داند." همچنین وی هنر را شاخه ای از درخت دین و شریعت می‌داند و می‌گوید" هنر زیباست و از عالم حقیقت نشات می‌گیرد (فیشر، ۱۳۴۹، ۵۱و۳۵).

تولستوی معتقد است،" هنر انتقال احساسی است که هنرمند خود آن را آزموده و تجربه کرده است". همچنین هنر را اندام روحی از حیات بشری می داند که نمی توان آن را از میان برد. او هنر را یکی از وسایل ارتباط انسان ها با یکدیگر و از موجبات ترقی یعنی پیشرفت بشریت به سوی کمال می داند. از نظر تولستوی" هنر فعالیتی است که زیبایی را نمودار می سازد". همچنین "هنر واسطه ای است که قادر است کمالاتی را که در ذهن تجسم بخشیده شده است، به منصهء ظهور می رساند" (تولستوی، ۱۳۵۴، ۵۶).

از نظر "هایدگر" هنر با حقیقت سروکار دارد او این تفکر را نجات بخش انسان ها توصیف کرده مشروط بر آنکه این حقیقت، به مبدء و سرچشمهٔ اصیل خویش بازگردد (هایدگر، ۶۹، ۱۳۷۹).

عده ای از متفکرین بر این اعتقادند که هنر و زیبایی با هم عجین‌اند. به گفتهٔ شافتسن بری" آنچه که زیباست موزون و متناسب است و هر آنچه که زیبا و متناسب است حقیقی و آنچه که در عین حال هم زیبا و هم حقیقی است دلپذیر و خوب است." به گفتهٔ "هوم" زیبایی آن است که دلپذیر و مطبوع باشد. از این رو تنها بوسیله ذوق تعیین می گردد. و از نظر برک، " عالی و زیبا که هدف هنر را تشکیل می دهند در اساس خود، دارای احساس صیانت نفس و شعور اجتماعی می باشند. بعضی از نویسندگان از جمله فیلسوف ایتالیایی " بندیتو کروچه" ، می گوید" اثر هنری فقط در ذهن هنرمند موجود است" (هاسپرز، ۱۳۷۹، ۲۱).

معنی اصلی هنر در معارف و متون دینی، در مقابل عیب قرار دارد. هنر به معنی فضایل و کرامت های اخلاقی به کار می رود همچنین در عرفان غزلسرای بزرگ ما، حافظ شیرازی، فضیلت و کمال و درمقابل عیب است و هنرها خود، همان فضایل و کمالات‌اند، از جمله کمال شوریدگی و عشق:

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
عشق می ورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

به عقیده شوان: "هنر نوعی فعالیت ، نوعی تجلی بخشی و بیرونی ساختن است و بنابراین ذاتاً مبتنی بر دانشی است که از خود هنر متعالی تر بوده و به هنر سامان می دهد." از نظر او " هنر می تواند انسان را از حالت چند پارگی تا حالت موجودی جامع و کامل ارتقاء دهد. هنر به بشر توان درک واقعیت را می بخشد و نه تنها در تحمل واقعیت، او را یاری می کند بلکه برای انسانی تر و شایسته کردن آن به انسان عزمی راسخ ارزانی می دارد (شوان، ۱۳۸۳، ۲۱).

یک اثر هنری بنا به تعبیر ارسطو باید آغاز، میانه و پایان داشته باشد، اثر هنری باید دارای وحدت و به گونه یک واحد کل در هم تنیده شده باشد (هاسپرز،۱۳۷۹، ۵۳).

به اعتقاد هاسپرز، " هنر باید تکرار تمام عیاری از واقعیت باشد. به گفتهٔ او" هنر مجرایی است برای رسیدن به عالی ترین شناخت و معرفت قابل حصول بشر و نوعی از معرفت که دستیابی بدان با ابزار و وسایل دیگر محال است. در هر حال می‌توان نتیجه گرفت که یک اثر هنری باید بدون کمک هنرمند خود را به صحه و اثبات برساند. اگر هنرمند نتواند اهداف خود را به درک اثر هنری خویش متحقق سازد و محتاج به کمک و یاری غیر باشد، کار هنری او ناتمام و ناقص است. به محض اینکه هنرمند اثر هنری خود را تکمیل و به جهانیان عرضه کرد، این اثر دیگر در انحصار او نیست بلکه متعلق به جهان است"(همان،۳۵).

عده ای معتقدند که هنر در اصل جادو بوده است، "کمکی جادویی برای چیره شدن بر جهان واقعی" (تولستوی، ۱۳۵۴، ۲۰ و ۲۱). آنها اعتقاد دارند که بشر همچون جادوگری ماهر شکل جهان را آن چنان که می خواهد بنا بر ذوق و سلیقه اش تغییر می دهد. به یک قطعه چوب، استخوان یا سنگ آتش زنه را به نحوی شکل می دهد که هم زیبا باشد و هم کارآمدی بهتر و راحت تری داشته باشد. "چیزهای مادی را به قالب علایم، نام ها و مفاهیم در می آورد و خودش نیز از صورت حیوان در می آید و به انسان تبدیل می شود.... فیشر همواره در مقالات خود تاکید کرده است که " به طور کلی هنر ابزاری است جادویی در چیرگی انسان بر طبیعت و تکامل دادن مناسبات اجتماعی" (فیشر، ۱۳۴۹، ۵۱). برخی اعتقاد دارند که آفرینش هنر بیان احساس است و الزاماً هم مبین احساس خود هنرمند نیست (یا شاید هم فراتر از آن، بیان احساس یک نژاد یا یک ملت یا کل بشریت باشد) پاره ای هم معتقدند که آفرینش هنری الزاماً محدود به احساسات نیست بلکه می تواند بیان کننده عقاید یا اندیشه هایی باشد (همان،۴۱-۴۲).

از مشخصات دیگری که یک اثر هنری می تواند از آن بهره‌مند باشد آن است که به قول تولستوی "هنر باید کاری کند که احساسات برادری و عشق به همنوع که فعلا فقط در دسترس بهترین افراد جامعه می باشد، احساساتی عمومی و نهادینه شده و جزء غرایز همه مردم گردد" (تولستوی، ۱۳۵۴، ۲۳۱).

به اعتقاد رهنورد از مشخصه های یک اثر هنری آن است که "هنر حاصل مغلوب کردن طبیعت سرکش است که هنرمند توانسته آن را رام و در خدمت انسان ها قرار دهد". او می‌گوید"هنرمند می تواند با جلوه گر ساختن موضوعات خاص انسانی به طریقی ابتکاری و نو، همراه با بیان فردیت خود، روندهای جدیدی را در درون جامعه به جریان انداخته و تصویر کند. توانایی هنرمند در بیرون کشیدن خصایص اساسی زمان خود و برملاساختن یک واقعیت جدید شاخص، عظمت او به‌عنوان یک هنرمند است". "هنرمند بر آن است که ما را به آن گوهر متعال ماورای وجود و برتر از تمام هستی، پیوند زند و بصیرت ما را به ماوراها متوجه کند و روح ها را برتر آورد" (رهنورد، ۱۳۸۴، ۵۱).

به این ترتیب، "خلق هر اثر هنری، تلاشی است برای بازسازی هر آنچه در عالم وحدت است و ساختن و پرداختن زمانی به هنر تبدیل می شود که خالق آن فردی با ایمان باشد" (فیشر، ۱۳۴۹، ۱۷).

هنر در جهان اسلام راهی برای وصول به تحقق انسان روحانی است. "هنرمند که پروردهٔ سلوک روحانی است هرگز سعی نمی کند که فقط من خود را معرفی نماید یا فردگرا و متمایز از دیگران باشد. سعی می کند که از حقیقت الهی بهره مند شود. این چنین است که همواره خلاقیت در پی می آید. در اسلام اصالت هنری همواره به معنی بازگشت به اصل است. نه نمایش من خود." نصر می گوید: "هنرمند اصیل باید پیام ها را از طریق هنرش و بالاتر از همه از طریق هستی خودش، به افراد پیرامونش منتقل سازد" (نصر، ۱۳۷۵، ۱۹۸-۱۹۷).

از دیگر شاخصه های یک اثر هنری این است که "هر اثر هنری، بازتاب وضعیت انسان در زمان و مکانی است که در آنجا و در آن زمان به‌وجود آمده است و با اندیشه ها و خواست ها، نیازها و امیدهای انسان ها و موقعیت تاریخی ویژهٔ آنها مطابقت دارد و البته که هنر متعالی از حد زمان و مکان فراتر می رود و همچون چراغی روشنگر، بر فراراه انسان، نویدبخش تکامل پایدار آینده است. ریخته گران می گوید " در تمدن اسلامی، مقام هنر و هنرمندی بعد از کسب مقام نیکی و دلاوری و شجاعت است. دلیری و شجاعت نیز وقتی است که شخص از مرتبهٔ اضطراب و ترس و دودلی به درمی آید و به مرتبهٔ امنیت و قرار و اطمینان می‌رسد. به این ترتیب باید گفت هنر در تمدن اسلامی بیشتر یک معنا و فضیلت درونی است. فضیلتی که مربوط به قلب و دل آدمی است" (ریخته گران،۱۳۷۹، ۱۹۹).

به عقیدهٔ شوان از شاخصه های اصلی هنر این است که "هنر دارای رسالتی است که هم سحرآمیز است و هم معنوی" (شوان،۱۳۸۳، ۱۶). رسالت هنر در زمان ما این است که این

حقیقت را که سعادت انسان ها در اتحاد آنها با یکدیگر است، از حوزه عقل به حوزه احساس انتقال دهد و به جای زور و تعدی کنونی، ملکوت خدایی، یعنی سلطنت و محبت را مستقر سازد. همان محبتی که در نظر همه ما عالی ترین هدف حیات بشریت است (تولستوی، ۱۳۵۴، ۲۳۱).

"هر هنرمند به اقتضای باورها و اعتقادات، شرایط محیط اجتماعی و فرهنگی خود و نیز شرایط روحی - روانی خویش و عواملی از این دست، جهان هستی و محیط زندگی خود را به گونه‌ای خاص می بیند و به شیوه ای کاملاً شخصی آنها را درک و تقسیر می کند . جهان و محیط زندگی ممکن است مملو از درد، ناکامی و شکست و تیرگی و اندوه باشد و ممکن است با شادی ها و پیروزی ها، موفقیت ها و خوشی ها در آمیخته باشد. در هرحال هنرمند به تناسب نوع درک و برداشت خود از هستی و محیط زندگی خود دست به آفرینش می زند و با برجسته کردن تجربه شخصی خود مخاطبانش را به چالش می کشاند. او در تبیین درک و برداشت خود در قالب اثر هنری، گاه برجایگه خدایی تکیه می‌زند و به آفرینش کاستی هایی که در هستی و محیط زندگی دیده، دست می یازد و یا به بازآفرینی کژی های آن می پردازد. گاه نیز همچون انقلابیون مخاطبانش را بر می آشوبد و زمانی عارفانه به ستایش زیبایی های هستی که نشان و آیه ای از جمال مطلق است می پردازد. "در هرحال هنرمند در هر جایگاهی که باشد و هر دیدگاهی که داشته باشد نقش می آفریند و خلق می‌کند پس، هنرمند آفریننده است . آفریننده آن چه که براساس تجربه او، نیست و باید باشد، یا آفریننده آنچه که هست، ولی نه آن چنان که باید باشد. بدین معنا که هنرمند به شهود و تجربهٔ فردی،کاستی یا کژی هایی در هستی یا محیط زندگی خود می‌بیند و خود را ملزم می داند با آفرینش کمبودهای هستی یا باز آفرینی و دگر آفرینی کژی های آن دست کم در اثر هنری خود، کمال هستی را رقم زند. چرا که به باور او هستی زیباست و او عاشق زیبایی و جمال است و کاستی و کژی خدشه ای است بر این حسن و زیبایی که می باید به سرپنجه انگشتان معجزه گر و روح آفرینشگر او در اثر هنری به کمال برسد. هنرمند در چنین موضعی برجایگاه خداگونگی تکیه می زند و به نمایندگی از سوی او می آفریند و حافظ وار فلک را سقف می شکافد تا طرحی نو دراندازد"(زرین کوب، ۱۳۸۲، ۱۶۴).

حقیقت را به هر دوری ظهوری است
زاسمی بر جهان افتاده نوری است
(جامی، ۱۳۳۷، ۸۵)

و بالاخره خوب است این نظر لئون تولستوی را مدنظر قرار داد و به آن استناد ورزید که نتیجه می گیرد "تاکنون علیرغم خروارها کتابی که درباره هنر نوشته شده، هیچ تعریف دقیقی از هنر در دست نیست. سببش این است که در شالوده مفهوم هنر، مفهوم زیبایی را قرار داده اند(تولستوی، ۱۳۵۴، ۵۱) .

نقش "حضور" (فرازوفرود درهنراسلامی)

حضور یکی از اصلی ترین و مهم ترین معانی مرتبط با هنر مقدس است. این مفهوم، زیبایی و عمق خود را بیش از همه، از زمینهٔ عرفان اسلامی به دست آورده است. از نظر عرفا نخستین وادی وحی، خیال است، انسان با دلی نا آرام و درونی پر آشوب و گوشی پر از غوغا و همهمه نمی تواند صدای قدسی را بشنود و دل و جان خود را با "او" گره زند پس لازمهٔ انجام کار هنری پرورش تخیل است. به قول "ابن عربی"، با استفاده از خیال می‌توان در راه کمال گام نهاد. نخستین گام های انسان سالک با خیال پردازی آغاز می شود و آنگاه اوج می گیرد. هنرمند با اتصال به الهامات ماورائی و آسمانی می تواند آثار بدیع هنری بیافریند. چرا که انسان با استناد به آیهٔ شریفهٔ: " وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ ". (بقره،۳۰) جانشین و خلیفهٔ خدا بر روی زمین است " وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ کُلَّهَا و [خدا] همهٔ [معانی] نامها را به آدم آموخت " (بقره،۳۱).

انسان به عنوان اشرف مخلوقات، قدرت اندیشیدن، سخن گفتن، درک زیبایی و اراده به او ارزانی شده است و چون خدا خلاق است پس ذوق آفرینندگی را نیز در انسان نهاده است. هنرمند می‌تواند با قدرت خیال و میل به آرمان گرایی و زندگی بهتر و زیباتر دست به خلاقیت زند و جهان پیرامون خود را آنچنان که باید باشد تصویر و تجسم کند و هنری مقدس را خلق نماید. هنرمندی که از طبیعت و حقایق آسمانی و متعالی الهام می گیرد، نقش حضور حضرت حق و انوار وارد شده بر دل و جان او در آفریده هایش بخوبی مشهود می شود. او همواره برای رسیدن به کمال و تعالی می کوشد و در این مسیر از نمادهای سمبلیک و رمز آلود استفاده می نماید. از طبیعت الهام گرفته و همواره حول دو محور زمین و آسمان گردش کرده و روح خود را به سوی عالمی برتر روانه می‌کند و در خلق آثار هنری از الگوهای فراز و فرود بهره می گیرد. به عبارتی هنرمند از نوری که از بالا می آید مدد می گیرد و زیبایی ناشی از خدا را به خدا باز می گرداند .

هنگامی که وارد یک مسجد، کلیسا و یا مکان مذهبی می شویم، اولین چیزی که توجه مارا به خود جلب می کند فواره ها و طاق ها و گنبدها و رواق های رو به آسمان کشیده شده است که احساسی عمیق از آرامش را القاء می نماید. در عین اینکه هیچ چیز خاصی برای جلب توجه وجود ندارد ولی اینگونه آفرینش های قوسی شکل، نماینده مستقیم حضور الهی است. همانگونه که سهیل عمر نیز گفته است "در اسلام، هنگامی که وارد مسجدی می شویم، حضور خاصی که در آن می یابیم، حضور خلاء است، یعنی فقدان نقطه ای که بتوان آن را مرکز حضور الهی دانست. هر چیزی اشاره به حضور الهی دارد" (سهیل عمر، ۱۳۸۰، ۸۲). او معتقد است " هنر اسلامی همواره مرکزی دارد که از آن سخن می گوید. و آن همانا توحید است که در خلق آثاری اعم از اینکه معماری باشد یا خوشنویسی، مینیاتور باشد یا قالیبافی و جزء اینها متجلی

می‌گردد و این مرکز انعکاسی از یگانگی خدا است" (همان، ۸۰). ولی از آنجا که در برخی از ادیان و به خصوص دین مبین اسلام، هنرمندان از به تصویر کشیدن تمثال معصومین منع شده اند لذا در خلق آثارشان از معیارهای سمبلیک و نمادین استفاده می‌نمایند. برای این منظور از اشکال هندسی قرینه استفاده می‌کنند. اساساً در هنر اسلامی باغ یا بنای بی قرینه وجود ندارد و وجود اشکال هندسی صرفاً برای تزئین نیست بلکه نشانگر حقایق آسمانی است. چرا که این اشکال، طرح ها و الگوها خدا یا مبدا و مرکز وجود، یعنی ذات مطلق پروردگار را به خاطر می‌نشاند که همواره حضور دارد.

آیه مشهور قرآن کریم است که می فرماید: اینما تولوا فثم وجه الله (بقره، ۱۱۵). در تمدن اسلامی به هرجای که روی کنیم، روی به خدا کرده ایم، خداوند حقیقتی است که نمی توان از آن روی برگرداند.

تفکر هنر اسلامی، یک هنر توحیدی است پس تمام هنر نیز با کلام خدا سرو کار دارد." لذا شعر و شاعری حرمت می یابد. در جایی که با هنرهای بصری مواجه ایم خلق آثاری چون سفالگری و هنرهای تزئینی که با آیات و روایات مزیّن شده اند، مشهود است. در آفرینش های هنری همچون بافت قالی که به جهت کاربردشان برای استفاده در عبادت و سجده، برترین مصادیق خلق آثار هنری به شمار می آیند، در معماری و خلق آفرینش های مکان های معنوی، در هنرهایی چون پارچه بافی و تن‌پوش، که همانگونه که روح به بدن نزدیک است، تن پوش ها نیز به بدن نزدیک اند، در هریک به تناسب، پیام و کلام الهی متجلی می‌شود. در هنر خوشنویسی چون قرار به نگارش آیات و روایات است، در نهایت زیبایی نگارش می شود و در موسیقی چون قرار است کلام خدا از آن طریق شنیده شود، پس می بایست در نهایت زیبایی نواخته شود."(فلبوت، ۱۳۸۰، ۲۷۷). همچنین به اعتقاد نصر"هنر اسلامی همیشه جوهری کاربردی در خود دارد، یعنی هنری مفید است. خواه این فایده، فایده ای معنوی باشد مانند آیات قرآن حک شده بر روی سنتوری، معماری یک آرامگاه و یا آیات قرآن دوخته شده بر پرده ای که خانه کعبه را می پوشاند و خواه این فایده در عین حال به مراتب متعدد تعلق داشته باشد. مانند چلچراغ یا آب نمایی که با اسلیمی ها معرق کاری شده است" (نصر، ۱۳۸۳، ۲۰۵).

پس آن هنگام که آیینه قلب در اثر توجه به خداوند و عمل به دستورات مذهبی و اخلاقی، نورانیت و صفا یافت، قابلیت انعکاس حقایق و صور غیبی را پیدا می کند و هنر اسلامی با تمامی خصوصیات آن که همانا انعکاس یگانگی مبدا است، جلوه گر می‌شود. این انعکاس را که مبتنی بر مرکزیتی که حضور الهی است، می توان در همهٔ آثار خلق شده هنری که گاه شعر و شاعری است و گاه معماری و مجسمه سازی و گاه خلق طرح های اسلیمی و هندسی و چند ضلعی در طاق ها و گنبدها و ...، حاضر یافت. در این خصوص لوئیس میکون نیز معتقد است " انفجار ستاره ها بر طاق یک گنبد به خصوص در مساجد ایران و ترکیه، تصویری از این نظریه است. در خصوص کتیبه های نقش تور بافت که گرداگرد یک در و یا محراب نقش شده، یا در زیر یک سقف قرار گرفته، یا حاشیهٔ یک فرش را تشکیل می دهند، همانند سیر زمان که زندگی ما را نظام می بخشد، یادآور رشته ای هدایت کننده هستند که همه عوالم و همهٔ موجودات را هدایت و هماهنگ می کند و این رشته چیزی جز حضور الهی نیست " (لوئیس میکون، ۱۳۸۳، ۲۱۲).

ریخته گران می گوید: "در تمدن اسلامی اگر قرار بر حضور کسی است این حضور از نوع حضور دینی و معنویت عرفانی است و اگر آن شخص اهل حضور نیست، اهل ساختن و پرداختن و حرفه و پیشه و صنعتگری است.... بنابراین چنین تلقی ای در جهان اسلام وجود نداشته است که کسی در عین ساختن و پرداختن یک اثر هنری، حضوری غیر دینی را در آن اثر به ظهور برساند. به همین دلیل است که توصیفی که ما در جهان اسلام برای هنر به کار برده ایم، کمتر معنای ساختن و پرداختن دارد. معنایی که از این توصیف بر می آید، بیشتر به نیکی و فضیلت باز می گردد (همان، ۱۹۹). در تمدن اسلامی اصل بر حضور است در آنچه به دست هنرمند ساخته می شود و این حضور لزوماً حضور معنوی و دینی و عرفانی است" (ریخته گران، ۱۳۷۹، ۲۰۰).

به اعتقاد رهنورد نکته مهم در هنر اسلامی توجه به دو کانون سماوات و ارض است. او می گوید: "در هنر اسلامی توجه به دو کانون سماوات و ارض بسیار مورد توجه است. رفت و برگشت به این دو ساحت در تفکر مذهبی با داستان معراج پیامبر اکرم (ص) و سیرو سلوک های عرفانی آمیخته است. این دو ساحت تنوع و کثرتی هستند در بطن وحدت. صیرورت به سوی نقطه اوج تعالی یعنی ساحت خداوندگاری. ساحت ارض شانس صعود به افق های اعلا را دارد و می تواند متبدل شود و با جهت گیری به سوی وجه الله به گوهر و طلای جاودان تبدیل شود. برای مثال گنبدی که با کاشی های نقوش اسلیمی تزئین شده که حول محور یک دایره می چرخند، با رنگ آبی و اکر(سرد وگرم) ترکیبی متضاد را به وحدت رسانده است. ممکن است گفته شود که این سماعی آسمانی محض است. بسیاری از سنت گرایان هنر دینی معتقدند که این اصل پرستش را مطرح می کند. با مفهوم سمعی آسمانی محض همه موجودات آسمان ها و زمین در حال پرستش هستند و به طواف و سجده مشغولند" (رهنورد، ۱۳۸۴، ۲۰۶).

پس شاید یکی از دلایل ماندگاری یک اثری که به رغم گذشت سده ها و هزاره ها همچنان بر جای مانده است و دل و جان را صفا می دهند و تمامی احساس های زیبایی شناختی را ارضا می‌نمایند با آثار ساخته شدهٔ متفاوتی که در طول تاریخ بشری به بوتهٔ فراموشی سپرده شده اند و از خاطره ها محو شده اند و تنها نام و نشان برخی از آنها در کتابها به جای مانده است را بتوان تجلی حضور حق نامید.

هنرمندان اسلامی سعی می کنند تا همه اجزای بنا را

به‌صورت مظاهری از آیات حق تعالی ابداع کنند. در این راستا از آسمان و زمین و هر آنچه در عالم کثرت است بهره جسته و با آهنگی از آیات و روایات و احادیث در هم آمیخته و در نهایت با کمک از الهامات و تصور و خیالات درونی خود به خلق آثارخود دست می یازند. خلق یک اثر هنری، تجلی و تمثیل نفس زیبایی و جمال پروردگار است و به بیان دیگر گوهر هنر، تجلی شیدایی و مظهر زیبایی جان هنرمند نسبت به جمال حق است. الهام، زیبایی و خیال باطنی، جان مایه هنر است. آثار هنرمند جنبه نمادین دارد. لطیف‌ترین و ظریف ترین تجلی ادراک هنرمند و جلوه و تجلی صورت جهان هستی از عوالم برتر هستی و خیال سرچشمه گرفته است. لذا نفس خلق هنر در عالی ترین جلوه و ظهور خویش نوعی تجلی نشآت گرفته از تجلی جمال و صورت زیبای حق در جان و خیال هنرمند است. و از آنجا که انسان آینه شفاف و جلوه زیبای تمام نمای حق است و به صورتی خداگونه آفریده شده است از این رو هدیه ای الهی و آسمانی در باطن انسان است. حافظ دراین‌باره می گوید:

ساقی به نور باده برافروز جام ما
مطرب بگو که کارجهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

جان مایه زلال آفرینش که همانا عبادت و بندگی است توسط هنرمندان با ایمان با الگوهایی چون فراز که نماد به پا خواستن برای عبادت آنگاه کرنش در مقابل جلال و جبروت خداوند و سپس سجده شکر بر آستان عظمت او نهادن و ابراز بندگی و عبودیت است، در آثاری همچون خلق طاق ها و گنبدها و فواره ها و ... نمودار می شود و همواره روح را به سوی کمال سوق می دهد.

هنر قدسی، دینی و سنتی

هنر قدسی نشانهٔ وحی نبوی و الهام ربانی است. برای خلق یک هنر قدسی دور نشدن از فطرت واقعی انسانی، دوری از پیچیدگی ها، رقت قلب و در یک کلام ایمان واقعی به خالق متعال یکتا لازم است. چرا که هنر قدسی ارزش های والای انسانی را نمودار می سازد به عبارتی "هنر قدسی به عنوان محملی برای حضورهای معنوی است"(شوان،۱۳۸۳، ۷۲). همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد انسان بر صورت خدا آفریده شده است و خداوند تصویر خویش را به انسان ارزانی کرده است، همانگونه که طبیعت نیز تصویر خداست. لذا همهٔ آثار خلق شده توسط هنرمندان به نوعی اثر خدا هستند.

هنر قدسی هنری است که از تشبیه جلوهٔ جمال حق و زیبایی او در آثار هنرمندان نمودار می شود. به مصداق این بیت مولانا

آن خیالاتی که دام اولیاست
عکس مه رویان بُستان خداست

از نظر بوکهارت "آن هنری مقدس است که حکایت کننده رموز الهی و بازتاب رمزی و کنایی و تمثیلی صنع الهی باشد... از این روی در هنر مقدس آنچه باید سرمشق قرار گیرد نحوهٔ عمل روح الهی است و این نحوه جز از طریق رمز و سمبل بیان ناپذیر است" (رهنورد، ۱۳۷۹، ۱۸).

نصر نیز دلیل استفاده از نمادها را در هنر قدسی چنین توصیف می کند "خلق یک اثر هنری ممکن است در هنرمند بشری این توهم را ایجاد کند که او خود چیزی را به خلقت افزوده است و وسوسهٔ غرور از همین ناشی می شود، چیزی که در اسلام از جملهٔ بدترین همهٔ گناهان به حساب آمده است، چرا که می تواند مخلوق را در مرتبهٔ خالق قرار دهد یا به عبارت دیگر نظیر یا شریکی را به خدا نسبت دهد. همچنین هنر تصویری ممکن است این تاثیر را بر روی ناظر داشته باشد که او را به تحسین و تمجید نابغهٔ بشری ای وا دارد به جای آنکه در اثر هنری اش غنای نامتناهی حضرت پروردگارش را آشکار سازد ، پروردگاری که مثل اعلای همه موجودات را آفریده. ترجیح نظام مند هنر اسلامی در خصوص صور خطی غیر متشخص که بنیادی هندسی یا ریاضی دارد، از همین جاست" (نصر، ۱۳۸۳، ۲۱۰).

برای خلق آثار هنر دینی احتیاج به یک معرفت دینی است. که تولستوی از آن به عنوان شعور دینی یاد می کند. به اعتقاد او " در یک جامعه شعور دینی همچون مسیر آب جاریست. اگر آب جریان داشته باشد جهتی نیز برای جریان آن وجود دارد. اگر جامعه ای زنده باشد در آن یک شعور دینی نیز وجود دارد و جهتی را که تمامی افراد آن جامعه کمابیش آگاهانه بدانسو تمایل دارند، تعیین می کند. احساساتی که بوسیله هنر انتقال یافته همواره بر طبق این شعور دینی ارزیابی گردیده است. فقط بر اساس این شعور دینی خاص هر زمان است که از سراسر حیطه بیکران و متنوع هنر، بخشی جدا می شود و احساساتی را نقل می‌کند که شعور دینی آن عصر را در زندگی مردم تحقق می‌بخشد. چنین هنری پیوسته قدر و احترام بسیار یافته و مورد تشویق فراوان قرار گرفته است. لیکن هنری که احساسات ناشی از شعور دینی کهنه و منسوخ عصر گذشته را انتقال دهد، همیشه محکوم و منفور بوده است" (تولستوی، ۱۳۵۴، ۱۷۸).

برخی از اندیشمندان سنت را عامل خلق آثار دینی و قدسی می‌دانند. در این ارتباط نصر معتقد است، "هنر قدسی و دینی دقیقا از ساحت درونی سنت صادر می شود" (نصر، ۱۳۸۳، ۲۰۹).

هنر دینی برگرفته از بخشی از هنر سنتی است که از آیین ها و اعمال دینی و عرفانی که موضوعی قدسی دارند، الهام می گیرند و با نماد ها و نشانه ها پدیدار می گردند و ما را از قید محدودیت‌های دنیوی رها می سازند در این راستا نصر می‌گوید: " هنر دینی از آنجا که موضوعی دینی دارد به ما امکان می دهد تا جذبهٔ پرواز در گستره های عاری از محدودیت و حدناپذیر ملکوت الهی را تجربه کنیم (نصر،۱۳۸۳، ۱۸۰-۱۷۹). همچنین او معتقد است هنر دینی باید نیرویی داشته باشد تا بتواند وحدت الهی را یاد آوری کند یعنی به نحوی از انحاء و در

همهٔ موارد تفهیم کند که نباید توجه و حواس بیننده آنقدر پرت شود که اسیر ظواهر توهمی گردد. "هنر باید روح را یاری دهد تا امور ذاتی را کانون توجه خویش سازد و به سوی امور عارضی و ناپایدار میل نکند (همان، ۲۰۹).

بنابراین. به گفتهٔ فلبوت: " هنگامی که اثر هنری از ذات الهی جدا شد به بیراهه می رود و به جای آنکه بر الوهیت متمرکز باشد، بر فردیت متمرکز می شود. به جای آنکه صفات الهی را منعکس کند احساسات و هیجانات را منعکس می کند. به جای آنکه جوهر را نشان دهد، عرض را نشان می دهد. به جای آنکه حالتی از مشاهده باشد، سرگرمی صرف می شود به جای آنکه پلی باشد که متصل کند حجابی می شود که جدا می کند به جای آنکه نوایی باشد که روح را بیدار می کند صدایی می شود که لالایی می گوید تا خوابش کند و به جای آنکه انسان را به روشنایی رهنمون شود. فعالانه او را در تاریکی فرو می برد"(فلبوت ،۱۳۸۳، ۲۷۷).

می توان اذعان داشت که هنر قدسی از واقع گرایی و طبیعت گرایی الگو می گیرد و آن را با رموزات و نمادها تلفیق می کند و بسان اکسیری شاهکارهای جدیدی را رقم می زند تا انسان ها بتوانند با دیدن این آفرینش های بدیع وجود هستی را هر چه زیباتر تصور کنند و روح خود را به اوج رسانده و در مسیر سیر و سلوک های عرفانی و بندگی گام نهند. لذا هنر قدسی ریشه در هنر دینی و هنر دینی ریشه در هنر سنتی دارد ولی آن دسته از سنت ها و آیین ها که برگرفته از فطرت پاک انسان هاست، همان فطرتی که در درون خود یکتاپرستی را دارد و بسان همه موجودات عبودیت و بندگی را در نهاد خود دارد و با گذر زمان در دنیای مادیات و هوس آلوده غرق نشده و از فطرت درونی انسان فاصله نگرفته باشد.

رموز در آفرینش هنری

خلق کردن یعنی کن فیکون کردن، یعنی از عدم چیزی را پدید آوردن و این کار بشری نیست بلکه به خدا اختصاص دارد. خالق در حقیقت یکی بیش نیست. هنرمند استعداد قبول و قابلیت پذیرفتن صورت های خیالی را دارد. نه اینکه او آنها را ایجاد کند. همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد در هنر اسلامی هنرمندان از به تصویر کشیدن تمثال بزرگان دین منع شده اند، لذا می بایست برای خلق آثارشان از بیانی نمادین استفاده نمایند. چرا که هنرمند در هنر مقدس نمی تواند حقایق آسمانی را که متعالی از هر صورتی است با صورت کاملاً روشنی تطبیق کند. مگر اینکه زبانی نمادین به کار برد که او را قادر به نقل چیزی از تعالی و طبیعت نامتناهی محتوای الهام خود کند.

" بیان نمادین بیانی است که بهترین دستورالعمل ممکن برای اشاره کنایی به چیزی بالنسبه ناشناخته شمرده می شود، (کوماراسوامی، ۱۳۸۴، ۱۲۴). به عبارتی "رمزها در ساده کردن پدیده ها به منظور ایجاد ارتباط با مخاطب بکار می روند" (ضمیران، ۱۳۸۳، ۱۳۵).

"رمز پردازی واقعیتی عینی است که بر تشابهات واقعی بنیاد شده است" (شوان، ۱۳۸۳، ۹۶). در این خصوص در آیین های گوناگون اشخاص مقدس به صورت مرئی به آسمان عروج کرده‌اند و یا زمین توهین کنندگان به مقدسات را در کام خود فروبرده است. " کوههای رفیع از طریق رمزپردازی با محراب های عظیم ازلی پیوسته اند و به همین دلیل است که بیشتر امت های گوناگون- و به خصوص آنهایی که سنت شان قالبی "عرفانی" یا "ازلی" دارد- از صعود به اوج قله ی کوهها خودداری می کنند تا مبادا خشم خدایان را برانگیزند. برای انسان عصر طلایی یک کوه نشانگر نوعی تقرب به مبدا کلی بود (همان ،۹۷) پس برای آنکه بتوان معانی مرتبط با آثار هنری را درک نمود احتیاج به رمزگشایی است. در رمز گشایی یک پدیده، تنها قسمت هایی از حقایق رمزی آن را می توان آشکار ساخت و همیشه بخشی از رموز پنهان می مانند. این یکی از خصوصیات مهم رمز است چرا که با گذشت زمان تاویلات مربوط به رمز نیز تغییر می کندو معانی جدیدی می گیرد. بسیاری از رمز شناسان بستر و زمینهٔ رمز را اسطوره و آیین می دانند. پس رمز شناسی در قلب انسان‌شناسی دینی جای دارد و از این رو به زعم آنان روش مطلوب برای شناخت رمز این است که ببینیم تمدن های سنتی چگونه طبیعت رمز را شناخته و دریافته اند. در این راستا آسمان در عروج رمزی نقشی مهم را ایفا می کند، آسمان، مستقیماً نمایشگر قدرت و قداست خداوند است. مشاهدهٔ آسمان برانگیزانندهٔ تجربهٔ مذهبی است که همراه با کشف و شهود است. آسمان برخلاف انسان و فضای حیاتش بی انتهاست. برای این است که "متعال" صفتی مقدس می شود و ستارگان و اختران، شان و منزلتی می یابند. در بسیاری از آیین ها آسمان اقامتگاه خدایانند و"برگزیدگان" در مراسم صعود به آسمان بدان می‌رسند. معابدی که بیشتر با پله ها و بلندی ساختمان قابل تشخیص هستند، فواره هایی که رو به سمت بالا می روند. یا برجهایی مثل برج بابل و اهرام، صعود سالک و فراز انسان برای رسیدن به مکانی آسمانی را با علامت هرم و یا قوسی شکل نشان داده می شود. در تمدن های دیگر معابدجای این مکان مقدس را می گیرند که در آن عبادت کننده همواره متوجه قدسیتی آسمانی است و به سوی عالم علوی رهنمون است. غالباً بناهایی که شکل دایره دارند و قرینه هستند از دوگانگی نمادهای آسمان و زمین سرچشمه گرفته اند. به عنوان مثال گنبد مساجد، نمودار طاق آسمان و مکانی متعالی است. نقوش و شکل این گنبدها نشانهٔگذار از زمین به آسمان و از نقص به کمال و از متناهی به لایتناهی است.

به اعتقاد رهنورد، رمزها و نمادها ابزار بزرگ هنر دینی و شانس بیان جاودانگی دین اند. از این رو از این نمادها برای مقصودی بهره مند می شویم که الفبای دین و هنر دینی هستند. لذا هنرمندان برای خلق آثارشان از این نمادها الگو برداری کرده و دست به تقلید می زنند. افلاطوی می گوید: " تصویر، رو گرفتی

از اشیاء طبیعتی است بنابراین تقلید محسوب می‌گردد"(افلاطون، ۱۳۳۷، شماره ۶۶۷). به نظر او در هنرهای تقلیدی شباهت را می توان متبلور ساخت به گفته وی"اگر آن هنرها در کار خود موفق شوند لذتی در ما ایجاد می شود"(همان، شماره ۶۶۸). " هنرمند اسلامی دست به آفرینش می زند وبه‌صورت نمادین، گنبد را با تمام شکوهش می آفریند که همان پرستش ماست، نماز را با دیوار نگاره ها اقامه می کند و " تعبد و سجده و تسبیح دینی در قلمرو هنر به گنبد و مناره و دیوارنگاره و دریایی از اسلیمی هایی که غرق در نور و رنگ و سایه روشن تبدیل می شود که همان جامعهٔ عدل بشری و اسلامی است "(رهنورد، ۱۳۸۴، ۲۰۷).

شکل دایره و منحنی از مشخص ترین اشکال هنر اسلامی است. همه اجرام حول یک محور در حال چرخش هستند. در غالب تمدن ها ابدیت و روحانیت به شکل دایره تصویر شده است. شکل دایره نشانگر یکی از مهم ترین جهات زندگی یعنی وحدت و کلیت و شکفتگی و کمال است. شکل دایره در اکثر مذاهب دارای دو قوس صعودی و نزولی است که به ترتیب نشانی از عروج و هبوط است . از طرف دیگر دایره را می توان نماد "خود و وجود" دانست. این شکل تمامیت روان را در تمام جنبه های آن از جمله رابطه میان انسان و تمام طبیعت بیان می‌کند." نماد دایره چه در پرستش خورشید نزد اقوام ابتدایی و چه در مذاهب دیگر و چه در اساطیر و ... چه در نقشه شهرها و چه در طرح های منجمان قدیم، همواره به حیاتی ترین جنبهٔ زندگی اشاره می کند" (بوکهارت،۱۳۶۹، ۲۲۴).

نتیجه گیری

آن هنگام که خداوند متعال از روح خود در انسان دمید، قدرت آفرینندگی را نیز به او عنایت فرمود. نسل آدمی طی اعصار و قرون، کوشیده است تا خود را به خدای خویش نزدیک کند و بر آنچه دست نایافتنی است، دست یابد. آرزوی هر هنرمندی برای همذات پنداشتن خویش است با آنچه که نیست. با نگاه به طبیعت آموخته است که همهٔ موجودات بر روی زمین مشغول عبادت و بندگی او هستند، لذا با قدرت فطری درونی خویش پی به مفهوم عمیق این حدیث قدسی آورده اند که خداوند خطاب به رسول خاتم(ص) فرمود: " لولاک لما خلقت الافلاک" " ای پیغمبر اگر تو نبودی، من جهان را خلق نمی کردم". پس جهان و هرچه در او هست، با الگوی معراج پیامبر اکرم (ص) که همانا صعود به عالم ملکوت سپس سیر در آن عالم و بازگشت به دنیا که خود بیانگر حرکت دوار و قوسی شکل این سفر سراسر روحانی است، بنا نهاده شده است. اینک این شان و وظیفهٔ هنرمند است که با الهام از خلقت اینگونهٔ طبیعت و استفاده از رموزات و آنچه که از دنیای سفلی درک کرده اند از قبیل چرخش طبیعت یا احوال آدمیان که همواره در حال گردش است، الگوی فراز و فرود را در آفرینش های خود به نمایش گذارند. به همین منظور در ساخت محراب و منبر، گنبد و مناره از اشکال قوسی شکل استفاده می نمایند که نشان از تمرکز است چرا که توجه به دایره محلی برای تمرکز حواس و راهی آیینی است که سالک باید بپیماید. همهٔ آفرینش هایی که به شکل قوس و دایره هستند، رمز آلودند و بیانگر گرایش به دو کانون خلقت که همانا زمین و آسمان هستند، می باشند. همچنین تاج و طوقی که بر سر طاق ها دیده می شود چشم را به سوی زیور آسمان هدایت می کند و روح را به سوی عالمی ورای این عالم سوق می دهد و در نهایت انسان ها را به عبودیت و سرفرود آوردن، وا می دارد. اینجاست که هنرمند در تماشاگه طبیعت با عرفان و اشعار به اینکه آفریدگار، کائنات را بر جوهر عبادت، آفریده است و همه کائنات سر تعظیم و تکریم بر آستان حضرت الهی بر می دارند و همیشه در حال ذکر و عبادت و کرنش و بندگی هستند، از درون به الگوی فراز و فرود می رسد. همانگونه که در رفتار عبادی آدمی، همانا برخواستن و مهیا گشتن برای لبیک به فرمان خداوند (فراز) و پس از آن شکستن در مقام تحمید پروردگار (فرود) و رکوع در حضور حضرت حق و کرنش بر هر قضایی که او رقم می زند نهفته است تا آنکه نهایتاً عبادتگر به خاک افتاده و با سجده، اوج مراتب شکر و سپاس خود را به جا ی می آورد. بنابراین، الگوی فراز و فرود، یک الگوی جوهری در کائنات و در آدمی است و به همین دلیل است که بکارگیری الگوهای فراز و فرود که نمونه بارز آن در طاق های قوسی شکل برای زیارتگاه ها و مساجد و محراب و منبر و ... تجلی می یابد، تا به این پایه، آشنا، نزدیک، خواستنی و جذاب می شوند و اینگونه است که الگوهای فراز و فرود در آفرینش های هنری اسلامی و بویژه آنها که جوهره ای قدسی دارند، زلال ترین پیام های درونی، غیرمستقیم اما ادراک شدنی را به روان ترین شکل به بینندگان و ناظران انتقال می دهند تا انسان ها را همواره به عبادت، به اطاعت، به تواضع و بندگی که اوج همه آنها در "نماز" تجلی می یابد، رهنمون باشند. آدمی که خود به‌عنوان بخشی از کائنات، جوهره فراز و فرود را در ذات خود دارد، با قرارگرفتن در معرض و در جوار این آفرینش هاست که جوهره خویش را به یاد می آورد، از فراموشی به هشیاری می‌رسد و در رفتار بیرونی خود نیز از عصیان و سرکشی (فرازیدن) به طاعت و بندگی (فرودگی) تن می دهد و با یاد پروردگار خود از دل، به آرامش و اطمینان دست می یابد که برای دل ها، آرامش تنها با یاد پروردگار حکیم و مهربان است.

فهرست منابع

قرآن مجید ، ترجمه الهی قمشه ای، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد .
افلاطون (۱۳۳۷)، مجموعه آثار ، ترجمهٔ محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، چاپ گلشن، تهران.
بوکهارت، ابراهیم (تیتوس) (۱۳۶۹)، هنر مقدس، ترجمه جلال ستاری، مجلهٔ سروش، تهران.
تولستوی، لئون (۱۳۵۴)، هنر چیست، ترجمهٔ کاوه دهگان، امیرکبیر، تهران.
جامی (۱۳۳۷)، نفحات الانس، تصحیح مهدی توحیدپور، انتشارات محمودی، تهران.
رهنورد، زهرا (۱۳۸۴)، حکمت هنر اسلامی، انتشارات سمت، چاپ سوم، تهران.
رهنورد، زهرا (۱۳۷۹)، حکمت خالده و تاویلی جدید از هنر اسلامی، سایه طوبی، موزه هنرهای معاصر تهران، فرهنگستان هنر، تهران.
ریخته گران، محمدرضا (۱۳۷۹)، "جایگاه هنر در تمدن اسلامی" ، سایه طوبی، موزه هنرهای معاصر تهران، فرهنگستان هنر، تهران.
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲)، اسطوره و فن شعر، انتشارات امیر کبیر، تهران.
فلبوت، تامس (۱۳۸۰)، "موسیقی آسمانی در بهشت دانته" ، راز و رمز هنر دینی، مهندس مهدی فیروزان، انتشارات سروش، تهران.
سهیل عمر، محمد(۱۳۸۰)، "هنر اسلامی" ، راز و رمز هنر دینی، مهندس مهدی فیروزان، انتشارات سروش، تهران.
شوان، فریتهوف (۱۳۸۳)، هنر و معنویت، ترجمه و تدوین انشاءاله رحمتی، انتشارات فرهنگستان هنر، تهران.
ضمیران، محمد (۱۳۸۳)، درآمدی بر نشانه شناسی هنر، نشر قصه، تهران.
فیشر، ارنست (۱۳۴۹)، ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی، ترجمهٔ فیروز شیروانلو ، انتشارات توس، چاپ سوم، تهران.
کوماراسوامی، آناندا (۱۳۸۴)، استحاله طبیعت در هنر، ترجمه صالح طباطبایی، فرهنگستان هنر، تهران.
لوئیس میکون، ژان (۱۳۸۳)،" از وحی قرآن تا هنر اسلامی" ، هنر و معنویت، انشاءاله رحمتی، انتشارات فرهنگستان هنر، تهران
نصر، سید حسین (۱۳۷۵)، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسمیان، دفتر مطالعات دینی هنری، تهران.
نصر، سید حسین (۱۳۸۳)، هنر و معنویت، ترجمه و تدوین انشاءاله رحمتی، انتشارات فرهنگستان هنر، تهران.
هاسپرز، جان، راجر اسکراتن (۱۳۷۹)، فلسفهٔ هنر و زیبایی شناسی، ترجمهٔ یعقوب آژند ، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
هایدگر، مارتین (۱۳۷۹)، سرآغاز کار هنری، ترجمهٔ پرویز ضیاء شهابی، انتشارات هرمس، تهران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی